

چکیده

در این مقاله سه مبحث فرهنگ، فضای شهری و رفتار، جداگانه بررسی شده است. فرهنگ شیوه زندگی کردن یک جمع است. تعامل فرهنگی ویژه دوران معاصر که عصر ارتباطات نامیده شده نیست؛ در گذشته نیز جوامع از هم می‌آموختند و این تعامل به صورتی طبیعی انجام می‌گرفت.

هر فرهنگی به عنوان مظهر و دارای ظرفی است که شهر، فضاها و ساختمان‌هایش بستر آن به شمار می‌آیند. در شهر دو گونه فضا به چشم می‌خورد: فضاهای عمومی و خصوصی. در فضای عمومی ما با غریبه‌ها سهیم هستیم، و در واقع آنها بستر وقوع زندگی گروهی‌اند.

رفتار، واکنش انسان در برابر محیط و شکل انجام یک فعالیت برای ارضای نیازهاست که به شدت وابسته به محیط است. ارتباط انسان با محیط خارج به واسطه فضای روانی انجام می‌شود که دارای لایه‌های گوناگونی مانند دانش، تجربه و خاطره است. هر جامعه بر مبنای فرهنگش دارای یک فضای روانی و سامانهٔ هنجاری است.

تناقضی که باعث ایجاد نابسامانی فرهنگی و بسیاری از ناهنجاری‌های رفتاری در فضای شهری ما شده، پیامد تغییراتی است که در مؤلفه فرم و عملکرد و فضای داده است. اما «معنای فضا» در ذهن شهروندان مانند گذشته است.

سه گروه تأثیرگذار بر کمیت و کیفیت فضاهای شهری عبارتند از مدیران، مردم و کارشناسان، که هر یک با رویکردی متفاوت بر شهر و فضای آن تأثیر می‌گذارند. مدیران خود را خدمتگزار مردم می‌دانند، اما در عمل اقتدارگرا هستند. مردم دارای چهره‌های گوناگونی چون قومیت، جنس و موقعیت اجتماعی‌اند. کارشناسان آرمان‌گرا هستند و به دنبال دستیابی به «بهترین‌ها»

در این مقاله به جای جمع‌بندی یک فضای شهری؛ «فلکه» تشریح شده است. با خیابان‌کشی و آمدن خودرو به شهرها، در محل تقاطع محورها فلکه پدید آمد. فلکه با میدان تفاوت دارد، فلکه جای تفوق و پراکنده‌گی است و در آن سواره‌ها بیشترند، اما میدان جای تجمع است و پیادگان بیشترند. ناهماهنگی بین فرم و معنا و عملکرد در میدان‌ها، باعث بروز مشکلات و معضلات بسیاری شده است. در طرح فضاها، تکیه بر معانی موجود در اذهان شهروند پیاده ایرانی ضروری است و فلکه‌ها را هم می‌بایست بر پایهٔ توجه به مسائل سواره طراحی کرد. از آنجا که معانی بسیار کندتر از عملکرد و فرم تغییر می‌یابند، معانی موجود از هر مکان را باید در برنامه‌ریزی و طراحی به عنوان مهم‌ترین مؤلفه لحاظ کرد.

فرهنگ کارشناسی و فرهنگ مردم

جهان‌نشا پاکزاد

دانشیار دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

«معماری همواره وسیله واقعی سنجش یک ملت بوده است. هنگامی که ملتی می تواند مبلمانها و لوسترهای زیبای سازد اما هر روز بدترین ساختمانها را می سازد، دلالت بر اوضاع نابسامان و تاریک آن جامعه دارد؛ اوضاعی که در مجموع بی نظمی و عدم قدرت سازماندهی آن ملت را به اثبات می رساند» (هرمن موتزیوس ۱۹۱۱).

با آنکه نود سال از عمر این گفته می گذرد، انگار که شرح حال امروز شهرهای ایران است. علل بی نظمی و عدم قدرت سازماندهی را می توان از هر منظری مطالعه کرد، ولی غالباً یکی از علل این نابسامانی، که با موضوع این شماره فصلنامه نیز همخوانی دارد، فراموشی می گردد: «عدم همخوانی تصمیمات گرفته شده کارشناسان و مدیران شهری، با فرهنگ و رفتار شهرنشینان».

چنین می نماید که گویی دو فرهنگ متفاوت و متضاد بر این دو گروه حاکم است. هر چند زمینه تاریخی اجتماعی هر دو گروه مشترک است و نمی بایست تنافری به وجود آید، ولی نقش اجتماعی و آموزش های دیده شده باعث می گردد که روز به روز این دو از یکدیگر بیشتر جدا شوند و مشکلات جدیدی را به معضلات شهری اضافه کنند. برای توضیح علل این تنافر، نیاز به مقدمه خلاصه ای است تا بتوان با کمک آنها به طرح مشکل اصلی پرداخت. این مقاله بدین منظور، سه بحث فرهنگ، فضای شهری و رفتار را به طور جداگانه بررسی می کند و در آخر با نشان دادن رابطه آنها با یکدیگر، به رویکرد جامعه کارشناسی به فضا و شهروندان می پردازد.

■ فرهنگ

تاکنون دهها تعریف راجع به فرهنگ ارائه شده است و کنکاش درباره این موضوع هنوز هم ادامه دارد. ولی نقطه مشترک اغلب تعاریف این است که فرهنگ، «شیوه زندگی کردن یک جمع است»؛ شیوه ای که براساس دستاوردهای مادی و معنوی جمع شکل یافته است. دستاوردهایی که در طول تاریخ به دست آمده اند، هنوز اعتبار دارند و در زندگی فرد و جمع جاری اند.

براساس عبارات پیش گفته، دو نوع دستاورد به چشم می خورد: مادی و معنوی. منظور از دستاوردهای مادی، کلیه فنون و محصولات است که جامعه ای برای پیشبرد زندگی جمعی خود تولید و مصرف می کند؛ و منظور از دستاوردهای معنوی، کلیه ارزش ها، هنجارها، دانش جمعی، سنن و آداب و رسوم است که در طول زمان در زندگی فرد و جمع به دست آمده و به صورت پنهان و آشکار در نحوه ادراک، شناخت و رفتارهای امروزین فرد و جمع جاری است. بنابراین فرهنگ امری منتزع و جدا از زندگی نیست و فقط دستاوردهای معنوی را شامل نمی گردد. در جملات مذکور، قیدی بر بعد زمان وجود دارد، زیرا نه دستاوردهای معنوی به صورت خلق الساعه و دفعتاً شکل گرفته اند و نه دستاوردهای مادی - که محصولات تولیدی یک جامعه، بخشی از آن را تشکیل می دهد - بی مقدمه و بی ریشه شکل گرفته اند. آنها تبلور و نمود قرن ها تجربه، و ماحصل ارزش ها و هنجارها و سلائق جمعی می باشند.

توضیح مفصل رابطه پیچیده بین دستاوردهای مادی و معنوی از حوصله این مقاله خارج است. ولی می توان بر تأثیر متقابل این دو بر یکدیگر تأکید کرد. هیچ دستاورد مادی بدون زمینه ای معنوی شکل نمی گیرد، و هیچ دستاورد معنوی را نیز نمی توان یافت که متأثر از شرایط مادی شکل گیری اش نباشد. این تأثیر متقابل هم در درون یک فرهنگ شکل می گیرد و هم در مبادله با فرهنگ های دیگر نضج می یابد.

تامل فرهنگی، مختص دوران معاصر - که عصر ارتباطات نامیده شده - نیست بلکه در گذشته نیز به رغم ارتباطات محدود، وجود داشته است. جوامع از یکدیگر می آموختند و آموخته ها را در زندگی خود به کار می گرفتند؛ ولی کمیت و کیفیت این تأثیر و تأثرات متفاوت از گذشته است. اگر در گذشته این تعامل به صورتی طبیعی انجام می پذیرفت، امروزه جامعه ما با سیلی از محصولات مادی، از خودرو و رایانه گرفته تا نظریه های فلسفی، هنری و فنی که به زندگی روزمره ما سرآزیر می شوند، روبروست. سرعت و تنوع موارد چنان زیاد است که همضم راحت و

از آنجا که کالبد شهر و معماری حکم نوعی شاهد فرهنگی را دارد، فضاهای آن نیز نمود کالبدی و محسوس روابط اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی و هنری جامعه است

نهادینه کردن آنها دشوار می‌نماید. ما از این محصولات استفاده می‌کنیم، بدون آنکه متوجه باشیم چه بار مادی و معنوی‌ای پشت آن خوابیده است. در این میان نه‌گزینشی متفکرانه انجام می‌پذیرد و نه آموختنی سازنده. در این آشفته بازار، ما از جوامع مصرفی غرب نیز مصرف زده‌تر شده‌ایم؛ مصرف می‌کنیم بدون آنکه فرهنگ آن را داشته باشیم؛ شاید هم به امید آنکه «روزی فرهنگ آن را به دست آوریم!» ولی آیا با رویکرد فعلی ما و با شتاب فزاینده‌ای که این سیل اطلاعات به خود گرفته است، این امر مقدور است؟

هر فرهنگی به عنوان مظهر و دارای ظرفی است. شهر، فضاها و ساختمان‌های آن بستر این چالش فرهنگی‌اند. به قول یک معمار اتریشی «معماری نظمی معنوی است که در ساختمان‌ها تجسم یافته است» (هانس هولاین، ۱۹۸۱، ص. ۱۷۴). از آنجا که کالبد شهر و معماری حکم نوعی شاهد فرهنگی را دارد، فضاهای آن نیز نمود کالبدی و محسوس روابط اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی و هنری جامعه است.

■ فضای شهری

شهر و فضاهای مختلف آن ظرفی برای فعالیت‌ها و رفتارهای ساکنان آن هستند. چند و چون این فضاها وابستگی شدیدی به نحوه فعالیت و الگوهای رفتاری استفاده‌کنندگان دارد. میزان سازگاری فضاها با نیازها، نحوه فعالیت و رفتارهای جاری در آن معیار مهمی برای سنجش میزان سلامت، توانایی و هماهنگی هر جامعه است. به بیانی دیگر، جامعه‌ای که نتواند بستر مناسبی را برای ارضای نیازهای اعضای خود فراهم آورد، نمی‌تواند دعوی دارا بودن غنای فرهنگی سردهد.

نیازهای شهروندان، چه مادی و چه روحی - روانی، بسته به خصوصیات خود در فضایی خصوصی و خلوت، یا عمومی و گروهی برآورده می‌گردند. از این رو در شهرهای ما دو گونه فضا به چشم می‌خورد: فضاهای عمومی و فضاهای خصوصی (۱). فضاهای خصوصی، فضاهایی هستند که مورد استفاده فرد یا جمعی کوچک مانند خانواده یا کارکنان یک شرکت قرار می‌گیرند. در مقابل، فضاهای عمومی برای حضور جمع و استفاده همگانی پیش‌بینی شده‌اند.

«فضای عمومی، فضایی است که در آن با غریبه‌ها یا مردمی که جزو اقوام و دوستان یا همکاران ما نیستند، سهیم هستیم. فضای عمومی فضایی است برای سیاست، مذهب، دادوستد، ورزش، و فضایی برای همزیستی مسالمت‌آمیز و برخورد‌های غیرشخصی» [والیزر، ۴۷: ۱۹۸۶] مدنی پور، ۲۱۵: ۱۳۷۹]. فضاهای عمومی به واسطه طیف وسیع مخاطبان خود که با انگیزه‌های بسیار متفاوت در آن حضور می‌یابند، سهم بسیار بالایی در تبدلات فرهنگی دارند. فضاهای عمومی بستر وقوع زندگی جمعی‌اند، و نه فضاهایی به جا مانده از فضاهای خصوصی جهت ارتباط آنها.

فضاهای عمومی نیز به دو گروه باز و سرپوشیده تقسیم می‌گردند. فضاهای باز مانند میدان، کوچه و خیابان و مانند اینها، و فضاهای سرپوشیده نیز شامل سینما، تئاتر، فرهنگسرا و نظایر اینها هستند. گروه اول عمومی‌ترین و تأثیرگذارترین نوع فضاها هستند که نقش عمده‌ای در تعامل فرهنگی دارند. این گونه فضاهای باز را فضای شهری می‌نامند. نقش فضاهای شهری در تعامل فرهنگی چنان بارز است که شاید بتوان ادعا کرد که مهم‌ترین فضاهای فرهنگی هر جامعه‌اند، زیرا:

۱- تعداد استفاده‌کنندگان از این فضاها با فضاهای سرپوشیده قابل مقایسه نیست.

۲- استفاده از آن مجوز، بلیت یا کارت عضویت نمی‌خواهد.

۳- استفاده شهروندان از این فضاها، برخلاف سینما و فرهنگسرا و جز آن، مقید به زمان خاصی نیست.

۴- تنوع فعالیت‌ها و رویدادهای فضاهای شهری بسیار بیشتر از فضاهای سرپوشیده است.

۵- حضور در آنها همیشه با قصد خاصی صورت نمی‌گیرد و می‌تواند غیرارادی و یا اتفاقی نیز باشد.

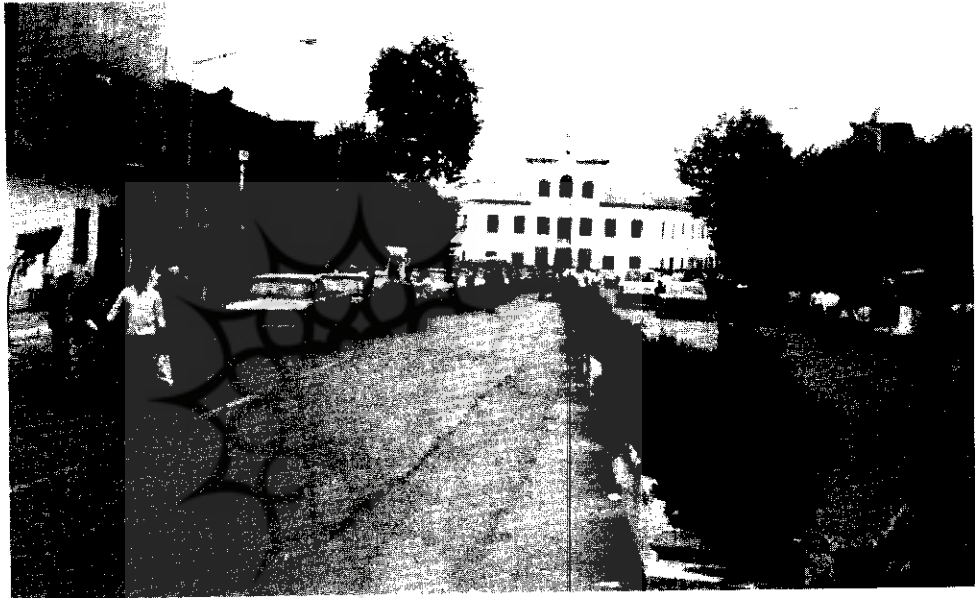
۶- آموزش در این فضاها غیرمستقیم، غیررسمی و بی‌تکلف است و تأثیر عمیق‌تری بر فرد و جمع دارد.

لذا فضاهای شهری تماس مستقیم با زندگی روزانه شهروندان دارند و بیش از سایر فضاها بر زندگی جمعی و فرهنگ آنان تأثیر می‌گذارند. در این فضاهاست که کودک اولین تجربیات اجتماعی خود را به دست می‌آورد، نوجوان با هنجارهای اجتماعی آشنا می‌شود، و سالمند حرمت سن و تجربه خود را می‌چشد. فضاهای شهری عرصه‌های زندگی جمعی و تعاملات اجتماعی است. شهروندان گردهم می‌آیند، تا «من» خود را تبدیل به «ما» کنند؛ «ما» بی‌که شکوه «توان جمعی» را به معرض تماشای می‌گذارد.

■ رفتار

نحوه انجام یک فعالیت را رفتار گویند. رفتار انسانی برابندی از انگیزه‌ها و نیازهای فرد، قابلیت محیط، تصویر

ذهنی فرد از دنیای خارج، و ناشی از ادراک و معنایی است که این تصویر برای او دارد (Lang, 1987:97). رفتار، عکس العمل انسان در مقابل محیط و شکل انجام یک فعالیت برای ارضای نیازهاست. رفتار شدیداً وابسته به محیط و محل وقوع رفتار است. امکانات یک محیط نه فقط انجام رفتاری را تسهیل می کند، بلکه سازنده شخصیت فرد نیز هست، زیرا فرد نیاز به ارتباط با محیط خود دارد. البته ارتباط انسان با محیط خارج، بی واسطه نیست و برای این ارتباط از نوعی صافی میان خود و فضای بیرون استفاده می کند که به آن «فضای روانی» گویند. این فضای روانی شامل لایه های متفاوتی مانند دانش، تجربه، هنجار، ارزش، خاطره و مانند اینهاست. ادراک و رفتار انسانی ناگزیر به عبور از این صافی است. این فضای روانی است که حکم می کند فرد چه چیز را ادراک و چگونه رفتار کند. این نقطه درست همان جایی است که می توان تمایز و تفاوت بین فعالیت (به عنوان امری تجربیدی، جهانشمول و یکسان برای همه) و رفتار (به عنوان امری عینی، فرهنگی و انحصاری برای فرد و جمع) را دریافت. در واقع فعالیت ها دسته بندی انتزاعی رفتارها هستند، و آنچه عینیت دارد، رفتار است. آنچه که در یک فضای شهری تحت عنوان فعالیت نشستن یا حرکت دیده می شود، انواع حالت های نشستن و حرکت است؛ و اساساً چیزی به عنوان حرکت و نشستن مجرد از این اشکال حتی تجسم شدنی هم نیست.



هر جامعه ای بر مبنای فرهنگش دارای نوعی فضای روانی و دستگاه هنجاری است که بایدها و نبایدها در محدوده آن شکل می گیرند، و رفتارها بازتاب این بایدها و نبایدها هستند. این دستگاه طیفی از مشروعیت و عدم مشروعیت را برای رفتارها تعریف می کند. لذا دسته ای از رفتارها در یک محیط و با توجه به دستگاه هنجاری خاص آن متداول و مشروع اند، در حالی که در محیط دیگر توقع انجام آنها نمی رود. از یک طرف قلمروها، حریم ها، حباب ها و هاله ها، دستگاه هنجاری جامعه و توقعات اجتماعی از فرهنگ ناشی می شود، و از طرف دیگر نیز این موارد در فرهنگ های مختلف متفاوت است و به همین خاطر الگوهای رفتاری متفاوتی بروز می کند. هر چند رفتارها به انواع فردی و جمعی تقسیم بندی می شوند و هر دو حساسیت و ظرافت خاصی دارند، ولی از میان این دو رفتارها، رفتارهای جمعی در این مقاله مورد تأکید بیشتر است و اساساً فضاهای شهری به عنوان محمل وقوع این رفتارها مورد بررسی قرار می گیرند.

نکته اساسی دیگری که مؤثر بر رفتار افراد در مواجهه با فضا است، معنای محیط است. فضاهای شهری زمانی واجد همه جنبه های خود می شوند و به تمامیت می رسند که به «مکان» تبدیل شوند. مکان ها نیز در ذهن افراد دارای بار معنایی خاصی هستند که بر نحوه حضور شهروندان در فضای شهری، رفتار، آستانه تحمل، عمر حضور آنان و نظایر اینها تأثیر می گذارند.

فرم، عملکرد و معنا سه مؤلفه فضا به شمار می آیند ولی کارشناسان نه فقط به معنای هر فضا کم توجهی می کنند بلکه به سازگاری مستمر آن نیز کاملاً بی توجه اند.

معنای به طور عام و معنای فضا به طور خاص، نسبتاً دیرپا و ماندگارند و تغییر آنها به سادگی و سرعت بقیه مؤلفه ها میسر نمی شود. ما طی سال های اخیر، فرم و عملکرد بسیاری از فضاهای شهری را متحول کرده ایم، در حالی که معنای آنها در ذهن شهروندان ما کماکان هنوز به شکل اولیه باقی است. این قضیه منجر به ایجاد تناقضی اساسی میان فرم و عملکرد فضاها و معنای آنها در ذهن شهروندان شده است؛ تناقضی که مسبب نابسامانی فرهنگی و بسیاری از اغتشاش های رفتاری در فضاهای شهری است.

رفتار، سنجهای واقعی برای ارزیابی

گفته می‌شود «هر چقدر تطابق اعمال و باورهای یک جامعه بیشتر باشد، میزان فرهیختگی آن ملت بیشتر است». این می‌تواند سنجهای مهم در ارزیابی واقع‌بینانه فرهنگ حاکم بر شهرسازی و معماری امروزی ایران باشد. تنافر میان اعمال و باورهای جامعه ما پیش از همه بر حاملان فرهنگ این جامعه بازتاب می‌یابد. از این رو، بحث فرهنگ را نمی‌توان بدون بررسی این حاملان به سر منزل رساند. سه گروه تأثیرگذار بر کمیت و کیفیت فضاهای شهری عبارتند از: مدیران، مردم، و کارشناسان.

هریک از این سه گروه با رویکردی متفاوت بر شهر و فضاهای آن تأثیر می‌گذارند. گروه اول - مدیران - افرادی هستند که به علت تعهد و یا سابقه مدیریتی در بخشی دیگر، به این امر گماشته شده‌اند.

آنها به ندرت اشراف کامل به مباحث شهرسازی دارند و امور پیچیده تصمیم‌سازی را به کارشناسان واگذار می‌کنند.

از آنجا که مدیران وظیفه اصلی خود را در کنار مدیریت و هماهنگی، در تحقق دادن به طرح‌ها و برنامه‌ها می‌دانند، برخورد آنها با مسائل کل‌نگر و اجرایی است؛ به این معنا که علاقه‌ای به فرایند و جزئیات پیچیده تصمیم‌سازی ندارند و در واقع تنها محصول نهایی برای آنها اهمیت دارد.

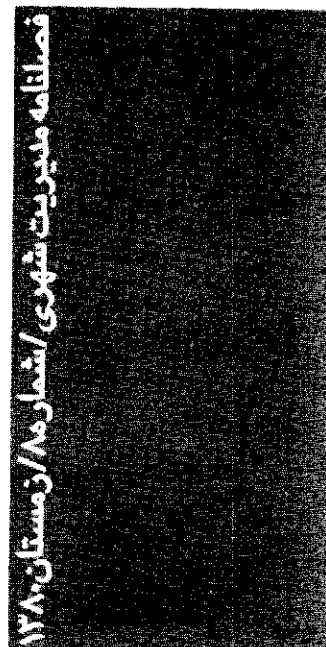
محصولی برای آنان مطلوب است که محدودیت‌های مالی، حقوقی، پرسنلی و فنی مجری یا مجریان را در نظر گرفته باشد. آنان به همین خاطر بر اجرایی بودن و اجرایی فکر کردن خود تأکید دارند. بهترین طرح و برنامه یا «تصمیم» در صورتی که اجرایی نباشد، برای آنان عبث و بی‌فایده است.

در بسیاری از مواقع، از بیم ناکارآمدی پیشنهادهای کارشناسان، خود بدون توجه به پیچیدگی موضوع، راه‌حلی را ارائه می‌دهند.

آنها سازمان خود را محور اصلی تحقق‌پذیری می‌دانند با سازمان‌های دیگر در رقابت (و برخی اوقات خصومت) قرار دارند. آنان توان‌های خود را در مرحله طرح و برنامه زیادتر، و در مرحله تصویب و اجرا کمتر از واقعیت ارزیابی می‌کنند.

آنها در حیطه نظر، خود را خدمتگزار مردم می‌دانند ولی در عمل اقتدارگرا هستند و خود را ناخودآگاه حاکم بر سرنوشت شهر و شهروند و هدیه‌کننده تسهیلات و خدمات شهری به مردم می‌دانند.

با آنکه به دنبال کیفیت‌اند، ولی دستیابی به آن را در مرحله‌ای بعد از حل مسائل کمی می‌پندارند. چون مدیران در چارچوب حکومتی سیاسی مشخص و معینی حرکت می‌کنند، اساساً روش برخورد آنها نیز مشابه است.



گروه دوم، مردم عادی‌اند که طیف وسیعی از اقصای را دربر می‌گیرند و شامل ساکنان، کسبه، افراد و گروه‌هایی که به طور مستمر یا ادواری به فضا رجوع می‌کنند، و بالاخره گردشگران ایرانی و خارجی می‌شود.

مردم و جوه مختلف فراوانی، از جمله قومیت، سن، جنس و موقعیت اجتماعی و مانند اینها دارند، که این جوه بر احساس آنها نسبت به مکان‌ها و پیامد آن رفتارها اثر می‌گذارند.

این اقصای عمدتاً مسائل را به عنوان استفاده کننده به صورت مقطعی و ملموس می‌بینند و به آنچه مبتلا به روز آنهاست توجه دارند. البته این به روز دیدن، نافی گذشته و آینده شهر و فضاهای آن نیست بلکه برعکس، با جزئیاتی تعجب‌آور از هر گوشه و زاویه فضا، خاطرات و توقعات فضایی مخصوص خود را دارند.

آنها به فراخور آشنایی‌شان با فضا، بسیاری از مشکلات را به دقت شناسایی و رفتار متناسب با آن را انتخاب می‌کنند.

جالب توجه آنکه مردم کیفیت‌ها را بهتر از کمیت‌ها درک و بیان می‌کنند. برای آنها مترائز یا طول و عرض فضا چندان درک شدنی نیست ولی دنجی یا سرزندگی آن سریعاً احساس می‌شود. مردم همیشه نظم زندگی را جایگزین نظم هندسی فضا می‌سازند و بر اساس همین نظم زندگی رفتار می‌کنند و در فضا حضور می‌یابند. آنها به طور خلاقانه‌ای با محیط پیرامون خود درگیر می‌شوند و آن را شکل می‌دهند. (Holloway 2001:37).

مردم ممکن است که نتوانند برداشت و حتی نیازهای خود را به صورت علمی و منطقی برای پرسشگران و محققان تبیین کنند ولی در مقابل، در زمانی که در موضع نیاز قرار می‌گیرند، رفتار آنها به وضوح حاکی از نیاز و اولویت نیاز آنهاست.

گروه سوم که مخاطبان اصلی این مقاله‌اند، کارشناسان امور شهری در رشته‌های مختلف هستند. به نظر می‌رسد که ترکیب فرهنگ چند هزار ساله و آموزش آکادمیک کنونی چنان تأثیر عمیقی بر کارشناسان گذاشته است که سال‌ها وقت و همت لازم است تا بتوان تأثیرات منفی آن را کم‌رنگ ساخت. البته در حیطه نظر، همه به جامعه مدنی اعتقاد داریم و به آخرین دستاوردهای نظری مسلحیم؛ ولی در عمل و ناخواسته اعمالی را مرتکب می‌شویم که با باورهای مان تناقض دارند. این است منظور از تأثیر تاریخ و آموزش، که از آن یاد شد. در عمل جامعه کارشناسی ما تخبه‌گراست. به ما القا شده است که جزو نخبگان فرهنگی جامعه هستیم و می‌بایستی راه درست را به «مردم» نشان دهیم. خود را ورای جامعه می‌پنداریم و نقش هدایتگر و معلم جامعه را برای خود قائل هستیم. برداشت ما از «مردم» توده‌ای بی شکل و بی هویت و بی فرهنگ است که نیاز شدید به آموزش تمدن دارد. دانش و ابزار راستین در دست ماست و تصمیم‌ساز نهایی نیز می‌بایست ما باشیم. اگر مردم به راه‌حل‌های پیشنهادی و مقررات تدوین شده از طرف ما توجهی ندارند، مشکل از ما نیست بلکه از طرف مقابل است. نسخه‌ای برای درد بیمار می‌نویسیم و انتظار داریم مردم نیز مانند هر بیمار خوبی، داروهای تجویزی را بدون قید و شرط مصرف کنند.

ما اصولاً نقشی برای او در شناسایی بیماری و فرایند علاج قائل نیستیم. مشارکت فقط نوعی شعار است که حداکثر می‌توان در بخش مشارکت مالی عملی شدن آن را دید. مردم باورترین ما نیز با دیدی از روی ترجمه به مردم می‌نگرند و به دلسوزی خود برای مردم خشنودند. این به هر حال نوعی صغیر دیدن مردم است و لاغیر.

ما کارشناسان آرمان‌گرا هستیم و به دنبال دستیابی به «بهترین‌ها»! ما بهترین را برای مردم خود می‌خواهیم؛ بهترین برنامه، بهترین الگو، بهترین مدل و طرح؛ و سعی داریم از بهترین دستاوردهای بشری که در دیگر نقاط دنیا به آن رسیده‌اند، استفاده کنیم. برای طرح‌های مان یا الگوهای اروپایی و آمریکایی را به کار می‌بریم، یا به آغوش تاریخ پناه می‌بریم و راه‌حلهایی را در گذشته‌های دور جست‌وجو می‌کنیم. خیابان‌های مان می‌بایست یا شبیه به فلان فضای خارجی شود، یا شبیه به گذرهای صفوی، دست آخر نیز ناراحت می‌شویم که چرا طرح‌های مان را اجرا نمی‌کنند و در صورت اجرا مردم این گونه با آن رفتار می‌کنند. هر چه را که با آرمان‌های تخصصی ما مغایرت دارد، حتی اگر واقعیت باشد، تلخ و باطل و مردود می‌دانیم، که می‌بایستی زوده شود.

به سیستمی دوالیستی معتقدیم که تنها خوب در مقابل بد، پیشرفت در مقابل عقب ماندگی، و علم در مقابل جهل در آن جای دارد. در دوران آموزش عالی خود به این نتیجه رسیده‌ایم که این گونه مفاهیم فقط به صورت متضاد و مطلق وجود دارند و بس. نه نسبیتی را در عمل قبول داریم و نه ناهمگونی و ناهمزمانی جامعه را تحمل

میزان سازگاری فضاها با نیازها،
نحوه فعالیت و رفتارهای جاری
در آن معیار مهمی برای سنجش
میزان سلامت، توانایی و
هماهنگی هر جامعه است. به
بیانی دیگر، جامعه‌ای که نتواند
بستر مناسبی را برای ارضای
نیازهای اعضای خود فراهم
آورد، نمی‌تواند دعوی دارا بودن
غناي فرهنگی سردهد

هرچقدر تطابق اعمال و باورهای
یک جامعه بیشتر باشد، میزان
فرهختگی آن ملت بیشتر است

مردم کیفیت‌ها را بهتر از کمیت‌ها
درک و بیان می‌کنند. برای آنها
مترای طول و عرض فضا چندان
درک شدنی نیست ولی دنجی یا
سرزندگی آن سریعاً احساس
می‌شود. مردم همیشه نظم را
جایگزین نظم هندسی فضا
می‌سازند و بر اساس همین نظم
زندگی رفتار می‌کنند و در فضا
حضور می‌یابند

می‌کنیم.

حقانیتی برای علم و خرد کارشناسی قائلیم که نه فقط
ما را از دیگران، بلکه از احساسات و عواطف خود نیز
جدا کرده است. فن باوری ما چنان قوی است که تصور
می‌کنیم با کمک فرمول و مدل می‌توان هر مسئله‌ای
را حل و فصل کرد. در طرح‌های مان فقط شعور
مخاطب را در نظر می‌گیریم، احساسات و عواطف وی
را انکار می‌کنیم یا حداکثر، آن را قابل ارزیابی
نمی‌دانیم.

همچنین نیازهای مخاطب را در حد نیازهای اولیه
زیست تنزل می‌دهیم. فعالیت‌های وی را در کار،
سکونت، تردد و تفریح خلاصه می‌کنیم. بدین طریق
مفاهیمی مانند زندگی را به زیست، مکان را به فضا، و
رفتار را به فعالیت تقلیل می‌دهیم. دیگر شهر یا فضای
شهری برای ما مکانی نیست که زندگی در آن جاری
باشد بلکه عنصری است که باید از آن استفاده کرد و در
ارتقای بهره‌وری آن کوشش لازم را مبذول داشت.

شهروندان را تبدیل به نمونه‌ای انتزاعی به نام
«انسان» می‌کنیم که جهانی است، و نیازها و
فعالیت‌هایش مساوی، همه جایی و همه زمانی است و
بنابراین معماری‌اش می‌تواند به سبک بین‌المللی و
شهرهایش نیز جهانی باشد.

حتی اگر در نظر به سبک بین‌المللی اعتقاد نداریم، ولی
در عمل چشم و ذهن مان منتظر رسیدن آخرین
مجلات اروپایی و امریکایی است تا از میان تصاویر آن
جدیدترین دستاوردهای فضایی را، و از داخل متون آن
آخرین مدل‌ها و الگوهای ارائه شده را، کپی برداری
کنیم. سپس از ساکارامدی و اغتشاش موجود در

شهرهای مان متأسف می‌شویم و تقصیر را به گردن دیگران می‌اندازیم.
جالب توجه آنکه حتی در صورت تنزل شهروند به «انسان»، انسانیتش را از او می‌گیریم و او را تبدیل به نفر،
سفر و عدد می‌کنیم. امیدوار هم هستیم که با قراردادن این اعداد در مدل یا فرمولی، به نتیجه مطلوب برسیم.
البته برای تبدیل شهروندان به «انسان» و تبدیل انسان به عدد ناخودآگاه چند پیش فرض نیز داریم:

۱- نفر یا عدد ما لا مکان و لا زمان است.

۲- نفر ما مذکر است و میان سال، عاقل است و سالم. در محاسبات ما جایی برای زنان، کودکان، سالمندان،
معلولان ذهنی و جسمی وجود ندارد. اگر هم ضرورت توجه به این تنوع اجتماعی را احساس کنیم، با طبقه‌بندی
آن در مبحثی جداگانه، عنوان «گروه‌های ویژه!» را به آن می‌دهیم. این در صورتی است که با کمترین توجه به
آمار موجود، معلوم می‌گردد که انسان یا عدد نمونه ما در اقلیت محض قرار دارد و شایسته لقب ویژه است و نه
اقتضای نامبرده.

مکانی را که این فرد با فعالیت‌های خود استعمال می‌کند، فضا می‌نامیم و فکر می‌کنیم که فقط دارای فرم
است و عملکرد. معنای آن را در اذهان شهروندان نادیده می‌گیریم، و یا اهمیت برای آن قائل نیستیم.
این فضا را معمولاً در روزی روشن، بی‌خطر، در فضلی مناسب و با کیفیت‌هایی نسبتاً مناسب تجسم
می‌کنیم. نه به فکر زندگی شبانه آن فضا هستیم، نه به یاد گوشه‌ها و پرتگاه‌های خطرزای آن در روز. زمان فضای
مورد تجسم ما بهاری است و در ماه اردیبهشت.

ناخودآگاه، مهم‌ترین مشکل شهرهای خود را ترافیک و حمل و نقل می‌دانیم و فضاهای شهری مان را
مختص محل عبور. انگار هیچ‌گونه حضور و رویداد دیگری در فضاهای شهری خود نداریم.

در چاره‌جویی برای بهبود شرایط این فضا، معمولاً «نفر» ما سواره است و نه پیاده، در حال حرکت است و نه در
حال توقف، راننده است و نه مسافر. به همین خاطر اولویت را به سواره شخصی می‌دهیم و دغدغه روان کردن
ترافیک را داریم. اکثر آبیاده‌ها را که از نظر تعداد چندین برابر سواره‌ها هستند از یاد می‌بریم یا به عنوان عاملی
مخل قلمداد می‌کنیم. فراموش می‌کنیم که به طور متوسط خودروهای شخصی ما بیست و دو ساعت از شبانه‌روز
را در حالت توقف به سر می‌برند. اکثر این احجام بزرگ و آهنین فضاهای شهری ما را اشغال می‌کنند و نه

پارکینگ‌های خصوصی را، عدم اولویت به حمل‌ونقل عمومی در دستور کار است و تسهیل حرکت خودروی شخصی، سپس تعجب می‌کنیم که چرا همه ناراضی‌اند: هم پیاده و هم سواره، هم راننده و هم مسافر، هم عابر و هم ساکن.

فضاهای شهری، این مهم‌ترین مراکز حضور و تعامل اجتماعی فرهنگی، را تحت سلطه خودروی شخصی قرار داده‌ایم و در عوض می‌خواهیم شهروندان خود را مشابه کشورهای سردسیر به فضاهای سرپوشیده‌ای به نام فرهنگسرا انتقال دهیم. فضای شهری را که اصلی‌ترین فرهنگسرای جامعه است قربانی می‌کنیم و می‌خواهیم با صرف مبالغ هنگفتی در فضاهای سرپوشیده فرهنگ‌سازی کنیم. تعداد مراجعه‌کنندگان فرهنگسراهای سرپوشیده چیزی در حدود بازدیدکنندگان از موزه‌هاست.

البته منظور نگارنده از نگارش اینها، تخطئه پیش‌بینی و احداث فرهنگسرا نیست. بلکه توجه دادن به کم‌لطفی ما کارشناسان به فضاهای شهری به عنوان پرمراجعه‌ترین، ارزان‌ترین و مؤثرترین فضاهای فرهنگی است.

در خاتمه به جای جمع‌بندی، نحوه برخورد عملی ما کارشناسان با یک فضای شهری تشریح می‌گردد و به عکس‌العمل شهروندان در مقابل آن پرداخته می‌شود، به این امید که خواننده نیز با کمک آن به جمع‌بندی شخصی خود نایل آید.

فلکه

با فروپاشی تدریجی نظام سنتی، نظام فضایی شهرهای ما نیز دگرگون شد. به سبب ورود خودرو، خیابان‌کشی‌های این دوره با به صلیب کشیدن شهرها در محل تقاطع محورها، پدیده‌ای جدید به نام فلکه را ایجاد کرد که امروزه همه شهرهای ما با تبعات آن دست و پنجه نرم می‌کنند.

برای طرح‌های مان یا الگوهای اروپایی و امریکایی را به کار می‌بریم، یا به آغوش

تاریخ پناه می‌بریم و راه‌حلهایی را در گذشته‌های دور جست‌وجو می‌کنیم.

خیابان‌های مان می‌بایست یا شبیه به فلان فضای خارجی شود، یا شبیه به

گذرهای صفوی

فلکه‌ها عبارتند از گشودگی‌های تقاطع محورها و جزیره‌ای در وسط این گشودگی‌ها، دارای پوشش گیاهی، آب‌نما، فواره و بعضاً مجسمه که عملکرد غالب آنها توزیع حرکت سواره‌هاست. در طرح فلکه تنها چیزی که مطرح نیست، حضور انسان و مفاهیم عمیق نهفته در فضای شهری است.

تغییر و تحولات بعدی شهرهای ما، عمدتاً معطوف به حرکت سواره و توزیع ترافیک وسایط نقلیه خصوصی شد، تا جایی که نه تنها بریکر شهرهای ما خراش‌های عمیقی به نام «راه شهری» ایجاد کرد بلکه به تدریج و تقریباً همه میدان‌های شهری مان را به فلکه بدل ساخت.

حال آنکه این پدیده جدید درست عکس میدان عمل می‌کند: فلکه‌ها محل توزیع و تفرق‌اند ولی میدان‌ها محل تجمع!

در فلکه غالب استفاده‌کنندگان را سواره‌ها تشکیل می‌دهند ولی در میدان پیاده‌ها، سواره‌ها به واسطه ویژگی‌های خودرو هرگز موفق به ایجاد تجمعی بارور نمی‌شوند. این درحالی است که هر اجتماع فرهیخته‌ای نیاز به مرکزی برای زندگی عمومی‌اش دارد؛ مکانی که انسان بتواند برای دیدن مردم و دیده شدن به آنجا برود (الکساندر، ص ۶۴).

به این ترتیب با اینکه به واسطه برخی مسائل، اذهان مدیران شهری، کارشناسان و برخی شهروندان همیشه متوجه تعریض خیابان و احداث فلکه و مانند اینها بوده است و این قبیل تغییرات را نوعی عمران و توسعه شهر خود به حساب می‌آورند، ولی امروزه اکثریت به این نتیجه رسیده‌اند که دیگر همه آن فضاهای با هم بودن در حال فروپاشی است و هر کدام از ما هر روز تنها تر از دیروز می‌شویم.

«میدان‌های» موجود در شهرهای ما تلفیقی از فرم فلکه، معنای میدان و عملکردی مختلط از این دو است. اصرار بی‌دلیلی از طرف کارشناسان و مدیران شهری ما وجود دارد که اصطلاح میدان را جایگزین فلکه کنند و هر جا که در سابق فلکه نامیده می‌شد، به میدان تغییر دهند.

گفتیم که همیشه تغییر دادن کالبد، راحت‌تر و سریع‌تر از معنا و بار ذهنی مربوط به آن صورت می‌گیرد. اساساً عناصری از جنس معنا، دیرپا و ماندگارتر هستند و به صورت تدریجی و در زمانی طولانی‌تر از بین می‌روند و یا کم‌رنگ می‌شوند. به همین خاطر بسیاری از شهروندان شهرستانی و تهرانی هنوز در مقابل جایگزینی واژه میدان

برای فلکه مقاومت می‌کنند و آن را با دقتی بیش از کارشناسان و مدیران شهری فلکه می‌نامند. برای شهروندان ما میدان همیشه عبارت بود از جایی گشاده، که برای حضور و تجمع شهروندان طراحی شده بود و به لحاظ محل استقرارش نیز بسیار اهمیت داشت. به نحوی که همیشه مثل گره اجتماعی عمل می‌کرد و انواع کاربری‌ها در مقیاس محله یا شهر، و انواع اتفاقات سالانه - اعم از جشن‌ها و عزاداری‌ها و نظایر اینها - در آن اتفاق می‌افتاده است. در ضمن میدان محل تبادل اطلاعات و اخبار روز نیز بوده است؛ یعنی مکانی با تجمع بیشترین ارزش‌های موجود در محله یا شهر.

طی سال‌های اخیر، فرم و عملکرد میدان در شهرهای ما در برابر تغییرات و تحولات سریع و مخرب ناشی از ورود خودروی شخصی به شدت تغییر کرده است و این در حالی است که معنای آن در ذهن شهروندان ما کماکان هنوز پابرجاست و رفتارهای ناشی از این موضوع نیز همچنان به صورت عادت باقی مانده است و ناخودآگاه مورد تقلید و تکرار دیگران قرار می‌گیرد. عدم هماهنگی فرم، معنا و عملکرد میدان‌ها باعث بروز مشکلات و معضلات بسیاری شده است که برخی از آنها به شرح ذیل است:

تمرکز ناشی از بار معنایی در اذهان شهروندان در مورد میدان موجب شد که این فضا برای همه گروه‌ها اعم از سواره، پیاده، طراح و مدیر شهری، نهادهای خصوصی و دولتی و مانند اینها ارزشمندترین نقطه قلمداد شود و از هر دست کاربری، فعالیت، رفتار و اتفاقی در این فضاها رخ دهد، که گاه نیز با هم مغایر و در تنش‌اند. به عنوان مثال، اکثر میدان‌های ما محل تبدیل سفر شده‌اند. ترمینال اتوبوس، و محل سوار و پیاده شدن مسافر از تاکسی و مسافرکش، ناخودآگاهانه در این نقاط متمرکز است.

ادارات و نهادها، مراکز یا شعبه‌های خود را در این «مکان مهم» مستقر می‌کنند. مهندسان برق و مخابرات نیز تابلوها و جعبه تقسیم‌های خود را در این محل برپا می‌دارند. حضور دستفروشان و دوره‌گردها نیز در این نقطه در خور توجه است. حتی چادرهای خیریه و نمایشگاه‌های موقت نیز در این فضاها برپا می‌شوند و خود به اغتشاش و بی‌سامانی آن می‌افزایند. از چنین مکانی هنوز به عنوان محل میعاد و ملاقات و یا پاتوق جوانان، کارگران روزمزد و محل رجوع مشتریان مغازه‌ها استفاده می‌شود و برای آنان مفهوم میدان را دارد. ازدحام ستون‌ها و تابلوهای تبلیغاتی نیز در میدان‌ها مشاهده می‌شود. همه این قبیل مسائل

باعث شده است که عملکرد فلکه (توزیع ترافیک سواره) به رغم همه تمهیدات راهنمایی و رانندگی مختل گردد. از طرف دیگر به علت همه مسائل پیش گفته، این فضا شرایط لازم را برای وقوع عملکردهای میدان در خود ندارد.

عابران پیاده به محض مواجهه با کوچک‌ترین مانع یا ازدحام، به مسیر سواره تجاوز می‌کنند و حاشیه فلکه‌ها یا میدان‌ها را به اشغال خود در می‌آورند. عابر پیاده به طور ناخودآگاه کوتاه‌ترین مسیر را که مسیر مستقیم است انتخاب می‌کند و خود را محق به حرکت در نوار سواره می‌داند.

پیاده‌ها برای سوار و پیاده شدن از تاکسی‌ها و مسافرکش‌ها، یک یا چند نوار عبور سواره را اشغال می‌کنند، بدون آنکه متوجه باشند که توقف یا مکث در فضای سواره نه فقط غیرقانونی است، بلکه خطرناک نیز هست. با آنکه توقف خودروی شخصی و مسافرکش در فلکه ممنوع است، ولی رانندگان برای شکار مسافر نه فقط برای لحظه‌ای توقف می‌کنند، بلکه توقف درازمدت آنها برای انتظار و سوار کردن تدریجی مسافر به امری عادی تبدیل شده است. تأثیر این توقف‌های نابجا حتی بر تردد سواره دیگران نیز تأثیر منفی می‌گذارد.

در بسیاری از مواقع عابران پیاده عرض فلکه را با گذر از فضای سبز میانی طی می‌کنند. جالب توجه آنکه حتی مدیریت شهری ما برای تسهیل حرکت آنها پیاده‌روهایی را نیز در پیرامون و اقطار فضای سبز تزیینی ایجاد می‌کنند، که خود باعث جذب بیشتر عابران به جزیره میانی و به تبع، عبور از فضای سواره فلکه می‌شود.

فضاهای شهری، این مهم‌ترین مراکز

حضور و تعامل اجتماعی فرهنگی، را

تحت سلطه خودروی شخصی قرار

داده‌ایم و در عوض می‌خواهیم

شهروندان خود را مشابه کشورهای

سردسیر به فضاهای سرپوشیده‌ای به

نام فرهنگسرا انتقال دهیم

در بسیاری از شهرستان‌ها و مناطق شهری تهران، از فضای سبز وسط فلکه به عنوان محل پیک‌نیک و محل استراحت غریبه‌ها استفاده می‌شود.

عدم تداوم مسیر عابر پیاده در فلکه‌ها و مبادی ورود به آنها نه فقط عابران بی‌حوصله را وادار به گذر از هر نقطه می‌کند، بلکه سرمشق بدی برای نوجوانان شده است که حرکت از میان خودروهای در حال حرکت را به نوعی ورزش و بازی تبدیل کنند.

وجود جوی میان معبر پیاده و سواره، اختلاف سطح رفوژ وسط خیابان، اختلاف سطح میان سواره و پیاده و در مواردی وجود باغچه در امتداد مسیر پیاده نیز نشان از بالاترین نظری و بی‌توجهی مدیران و کارشناسان به اهمیت تداوم در مسیر عابر پیاده دارد.

سرریز جمعیت به علت موارد پیش گفته به فضای سواره، باعث شده است که رانندگان نیز حساسیت خود را نسبت به قوانین و مقررات رانندگی از دست بدهند و به نوعی دوئل با عابر پیاده و بقیه خودروها بپردازند. توقف روی خط عابر پیاده، حرکت یا توقف در پیاده‌رو، و دورزدن خلاف در بخشی از فلکه شواهدی از این مدعاست.

یکی از نکات بسیار جالب توجه که نشان دهنده انصراف جمعی در ساماندهی تردد پیاده و سواره است، اشغال یک نوار از سواره به وسیله خودروهای سازمانی افسران راهنمایی و رانندگی به عنوان مجریان و نگهبانان قانون، و ایستادن مأموران هدایت خودروها در سطح سواره است. مشکلات رفتاری سواره و پیاده که در اینجا ذکر شد، باعث واکنش‌های متفاوتی میان کارشناسان و مدیران شهری ما شده است. شخصیت‌های تجددگرا، با افسوس زیاد آن را ناشی از «سطح پایین فرهنگ مردم» می‌دانند و راه‌حل‌هایی اسف‌بارتر از رفتار مردم تجویز می‌کنند و شگفت زده می‌شوند که چرا نسخه‌های آنان زودگذر و غیر مؤثر است. در ادامه به برخی از راه‌حل‌های پیشنهادی آنها اشاره می‌گردد:

کشیدن زده‌های نسبتاً بلند میان سواره و پیاده، این راه‌حل نه فقط غیر مؤثر و نوعی بی‌احترامی به شهروند پیاده و سواره است، بلکه فضای پیاده‌رو را نیز تنگ‌تر می‌کند و امکان عقب‌نشینی را از عابرانی که در حاشیه سواره فلکه ایستاده‌اند، می‌گیرد.

استفاده از نیروی انتظامی (به ویژه استفاده از تعداد زیادی سرباز وظیفه) به این امید که بتوانند جلوی حرکت نابجای سواره و پیاده را سد کنند، واقعیت نشان داده است که برای هر پیاده متخلف بیش از یک نیروی انتظامی لازم است. تردد سواره نیز وقتی به دستورات سربازان وظیفه نمی‌گذارد.

نصب چراغ راهنما برای سواره و پیاده باعث واکنش منفی پیاده و سواره گشته است. این راه‌حل نه چندان فنی و هوشمندانه، خاص جوامعی مانند جامعه ماست، زیرا اصلاً فلسفه وجودی فلکه مغایر آن است. اختراع فلکه برای احتراز از ایجاد مکث بوده است، چه رسد به توقف خودرو و پیاده.

جریمه کردن عابران پیاده: این راه‌حل نیز غیر عملی بودن خود را به سرعت نشان داد. رویکرد دیگری که نسبت به این ناهنجاری‌های رفتاری وجود دارد، صبر و تحمل آن به امید حل هر چه سریع‌تر آن با اعمال قوانین سخت و ابزار هوشمند و «ارتقاء سطح فرهنگی مردم» است. این نحوه برخورد هنوز هم ادامه دارد و به نوعی لجبازی با مردم و رفتارهای شهری آنان کشیده است. نگاهی به طرح‌ها و تصمیم‌های اتخاذ شده شاهدهی است بر این مدعا.

بررسی مسائل مطرح شده ما را به این نتیجه می‌رساند که می‌بایست تفاوت معنا و مفهوم فلکه و میدان را جدی گرفت و از اختلاط این دو مفهوم پرهیز کرد. ادامه روال موجود باعث حذف معنای میدان از اذهان شهروندان نمی‌شود. این اصرار غیر واقعی و ساده‌اندیشانه است و حتی در بی‌ریشه‌ترین فرهنگ‌ها (آمریکا) هم عملی نبوده است.

به نظر می‌رسد می‌بایست تجدیدنظری جدی و بنیانی در دیدگاه ما کارشناسان و مدیران شهری انجام پذیرد. ۱- رفتار عابر پیاده و سواره را نمی‌توان ساده‌انگارانه ارزیابی کرد، بلکه می‌بایست به ریشه‌یابی علل وقوع آن پرداخت.

۲- در طرح‌ها، تکیه بر معانی موجود در اذهان شهروند پیاده ایرانی لازم است، و فلکه‌ها را نیز می‌بایست بر اساس توجه به مسائل سواره طراحی کرد.

۳- از آنجا که معانی بسیار بطنی‌تر از عملکرد و فرم تغییر می‌یابد، معانی موجود از هر مکان را در برنامه‌ریزی و طراحی به عنوان مهم‌ترین مؤلفه لحاظ کنیم.

منابع

۱- گروتز، یورگن، از مبانی شناسی در معماری - ترجمه جهاننده پاکر دو عبدالرضا همیون، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، تهران ۱۳۷۵.

۲- لئارد، هنری و سوزان، طراحی فضای شهری و زندگی اجتماعی، ترجمه رسول مجتبی پور، مجموعه مقالات سرشت معماری، انتشارات نقش خورشید، ۱۳۷۸.

۳- مدنی پور، علی، طراحی فضای شهری (نگرش برفرماندهی اجتماعی مکانی)، ترجمه فرهاد مرتضایی، شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری، ۱۳۷۹.

۴- هل، ادو رد، بی‌مدتها، ترجمه منوچهر طبیبیان، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۶.

Alexander, Christopher & Sara Ishikawa & Murray Silverstein: **Pattern Language**, Oxford University Press, 1977.

Cooper Marcus, Clare & Carolyn Francis: **People Places (design guidelines for urban open space)**. Van Nostrand Reinhold, 1990.

Gehl, Jan: **Life Between Buildings**, Van Nostrand Reinhold, 1987.

Lang, Jon: **Creating Architectural Theory (the role of the behavior science in environmental design)**, Van Nostrand Reinhold, 1987.

Rapaport, Amos: **Human Aspects of Urban Form**, Pergamon Press, 1977.

Holloway Lewis & Phil Hubbard: **People and Place (The extra-ordinary geographies of everyday life)**. Pearson education Limited, 2001.

۱- لبت فضاهای نیمه خصوصی و نیمه عمومی نیز وجود دارند، که برای جلوگیری از پیچیده کردن موضوع از ذکر آنها پرهیز شده است.